

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

تفسیرهای متعددی و برداشتهای مختلف راجع به حکم یا به اصطلاح امروز قانون مطرح شد. دو سه رأی بود در اثنا آوردیم که عرض کردیم بعد یک صحبت کلی راجع به آنها خواهد شد. کسانی که حکم را یک امر واقعی میدانستند یا مثل مرحوم آقا ضیاء حکم را ارده مبرزه می دانست که هم اراده هم ابراز هر دو امر واقعی هستند یا کسانی که احکام الهی را یک نوع اخبار از مصالح و مفسد می دانستند. الا به تعبیر بعضی هایشان ملاکات.

و یا همان تفاسیر دیگری که گفته شد مثلاً عرفی بودن که گفته شد. عرض کنم راجع به مطلبی که آقا ضیاء البته سابق هم یک اشاره ای کردیم این کلمه ابراز را که ایشان به کار برده اند نمی شود خودش تفسیر باشد عرض کردیم ایشان در باب طلب هم نسبت طلبیه یا مرحوم آقای خویی فرق بین انشا و ابراز را در ابراز اعتبار نفسانی در انشاء و ابراز حکایت از واقع در تمام اینها عرض شد که ابراز خودش چیزی نیست یک عنوان انتزاعی است. عنوان انتزاعی را نمی شود تفسی قرار داد. خود ابراز چیزی نیست و کاری نمی کند. لذا خود آقا ضیاء هم به این نتیجه رسید که ابراز برای اتمام حجت است و الا تأثیر در حکم ندارد. لذا ایشان هم معتقد شد که اگر مکلف علم به شوق اکید مولا پیدا کرد این خودش کافی است. ابراز نکته ای ندارد و همین طور هم هست یعنی روی مبنای شوق اکید یا آن مبنای مصالح و مفسد دیگر ابراز تأثیرگذار نیست. مبنا که قبول نکرده است روی مبنای ایشان.

ابراز تدثیرگذار نیست یا در باب انشاء که ابراز اعتبار نفسانی عرض کردیم کرارا اعتبار مادام در افق نفس است هیچ اثری ندا رد. امور اعتباری قوامشان به ابراز است تا ابراز نشوند ارزشی ندارند. ارزششان هم در وعای اعتبار و الا آن ابراز بشود یا نشود امر واقعی که نیست امر اعتباری است. و عرض شد لذا هم اصولاً در وعای اعتبار به همان مقدار ابراز ثابت می شود. اوسع یا اضیق از دایره ابراز خیر. مثلاً اگر گفت اگر مهمان آمد نان بخر علت را مجی مهمان است. اینکه علت چیز دیگری باشد که اوسع باشد یا علت این باشد که اگر مهمان عالم آمد خصوصاً الم اینها هر دو احیاج به دلیل دارند. ثابت نیست نه این ثابت است نه آن. بحث اطلاق و تقیید و اینها هم نیست. اصولاً نکته ای که بین عقلاً بنا شده است جا بیفتد به عنوان اینکه این اعتبار شده است این به همان مقدار ابراز اعتبار است. همان مقدار که اعتبار کرده است. اگر گفت اگر مهمان آمد یعنی آمدن مهمان علت تامه است. حالا اگر گفت روز جمعه یعنی نگفته است می گوئیم نه

یکی مه آمدن یکی روز جمعه بودن. توسعه بخواهیم بدهیم بله شما اگر گفتید اگر که مثلاً نبضتان سریع بود تب دارید. این را توسعه دهید بگویید عوامل تب چیزهای دیگر هم هستند. درست است. فرق بین تکوین و اعتبار این است. در امر تکوینی اگر شما گفتید اگر نبضت سریع است تب داری. خب ممکن است عوامل تب چیزهای دیگر هم باشد راست است چون امر تکوینی است شما یک چیز را گفتی. ممکن است ده ها عامل دیگر هم برای تب باشد. این در امور تکوینی طبیعتش همین است. عرض کردیم مرحوم خویی در بحث مفهوم شرع دارد که حتی علت در نمی آید از جمله شرطی. عرض کردیم مطلب ایشان در امور تکوینی درست است اولاً اصلاً در نمی آید علت هم در نمی آید چه برسد به انحصار. ممکن است سرعت نبض معلول تب باشد. علت نباشد. ممکن است در باب امور حقیقی آنچه که شما قرار می دهید لازم نیست واقع هم طبق آن باشد. ممکن است شما جمله شرطیه را به خاطر مقام اثبات و علم آوردید. نه به عنوان مقام واقعیت نه به عنوان اینکه سرعت نبض علت است برای تب مثلاً. یا مثلاً برای این جهت که منحصر در همین است علت تب. یا اضیق از این باشد بیاوریم سرعت نبض عوامل متعدد دارد یکیش با تب است مثلاً تند دویده اید خسته شده اید نبضتان تند می زند پس ممکن است نکته واقعی یا اوسع باشد یا اضیق باشد. هر دو اش ممکن است اصلاً علت نباشد معلول باشد. اینها در امور واقعی معقول است. معلولین لعله ثالثه این هم معقول است هیچ مشکل ندارد. چون در امور تکوینی در مثل این جور جاها مراد آن طریقت اثبات است راه علم شما به تب است مقام این نیستید که علت یا معلول باشد مقام این نیستید که منحصر باشد معلولین لعله الثالثه این نکات اصلاً اما در امور اعتباری به خلاف امور اعتباری این را ما چند دفعه می تأکید می کنیم برای همین در امور اعتباری اگر گفتید اگر مهمان آمد نان بخر به همین که گفتید مهمان آمدن علت نان خریدن می شود. بگویید نه علت دیگر هم وجود دارد. در مقام اعتبار نه. در مقام واقع چرا اما در مقام اعتبار نه.

یعنی اعتبار هم آن چیزی که چون این تفسیر قانونی نگفتیم بعد انشاء الله به اصطلاح بتواند یصح المؤاخذة علیه بتواند مؤاخذة کند و احکام جزایی بر آن بار کند. هر نحوه از حکم جزایی. این معقول است ممکن است که بگوید امور واقعی است اما به مقام اعتبار نمی رسد. بنابراین حرفی را که مرحوم اقا ضیاء دارند این که اگر ما علم پیدا کردیم به شوق اکید مولا به تنهایی کالی است انصافاً روشن نیست. شاید در بعضی از تفکرات عبد و مولا درست باشد به خاطر همنا زمینه عبداً مملوکاً لا یقدر علی شیء اما انصافاً در زمینه قانونی و آنچه که متعارف است الآن در دنیای انسان ها این متعارف نیست. حالا من فهمیدم مولا دلش آب می خواهد اما بر من نگفته است. بگوییم بر من واجب است که اطاعت کنم و آب بیاورم و اگر نیاوردم استحقاق یک حکم جزایی داشته باشم. این دلیل می خواهد همه اش. می گویم شاید در یک جامعه خاصی حالا مثلاً بعضی ها می گویند جامعه های عقب افتاده حالا ما عقب افتاده و جلو افتاده را به کار نمی بریم

ممکن است در یک نظام و تفکر خاصی این بشود. و اگر این تفکر خاص شد می شود اعتباری. همین که از یک جامعه به جامعه ای عوض شد از یک تفکر به تفکر دیگر عوض شد می شود اعتباری.

این مطلب را ما بگوییم یک مطلب عقلایی است من شوق اکید را فهمیدم اما ابراز نشده است. اما فهمیدم اب می خواهد. این باید حتما بروم این آب را انجام دهم و بیاورم به حیثی که اگر نیاورد يستحق المؤاخذة. انصافا اثبات این مطالب خیلی مشکل است. و سابقا هم توضیح دادیم در مسئله غرض و نکته دیگری که در اینها هست اصولا دقت کنید ما میتوانیم ادراکات خودمان را به طور کلی حالا اعم از ادراک جزئی و کلی هر نحوه ادراک اعم از احساس ادراکات خود را به طور کلی به دو نحو تقسیم کنیم. یکی را اصطلاحا ادراک اولی می گوئیم حالا شبیه معقول اولی در منطق و فلسفه. ما گفتیم معقول اولی در اصول هم داریم مورد امارات باشد معقول ثانوی هم اصول عملی باشد.

بینید ما با یک اصطلاح ادراک اولی و ثانوی که در کل علوم و معارف جای دارد. ما یک ادراک اولی داریم که ادراک مستقیم و مباشر ما است آن ادراک اولی یک ادراک ثانوی هم داریم که در آن دستکاری می شود و کم و زیاد می شود. ادراک اولی خب واضح است ما هم داریم حیوانات هم دارند فرض کنید مثلا یک گرگ هم احساس می کند که گرسنه است به یک گوسفندی حمله می کند آن ادراک اولی است ما هم همین طور احساس گرسنگی کنیم غذا می خوریم.

اما ما یک ادراک ثانوی هم داریم حالا از کجا شروع می شود و نحوه شروعش از کجا است و چطوری شروع می شود و چطور شکل می گیرد بحث های خاص فلسفه دا رد که وارد نمی شوم. این ادراک ثانوی در خصایص انسانی است. از بسیط ترین ادراک ثانوی شما بگیرید مثل مفهوم زمان. لذا بعضی ها گفته اند زمان فطری است یا بدیهی است به همین جهت. انسان یاد نمی گیرد. فرض کنید یک گرگ می فهمد که الان گرسنه است و غذا می خواهد انسان هم می فهمد. اما گرگ نمی فهمد که دیشب گرسنه بود چیزی نخورده است. این ابتدایی ترین ادراک ثانوی ما است. اینکه بعضی ها گفته اند ۹ تا ادراک بدیهی است تصورات بدیهی که عرض کردیم نمی خواهم وارد بحث شوم اینها در حقیقت ابتدای عقل را از اینجا می دانند. حقیقت عقل چون همین طور که بزرگان ما مرحوم فیض و دیگران دارند فیض در کتاب شرح اصول کافی دارد ایشان دارد دیگران دارند ماشاءالله زیاد نوشته اند اول ما خلق الله العقل که زیاد نوشته اند که مراد از عقل در این روایت چیست. که خب بخودش بحث خاص خودش را دارد.

.....

حالا ما بیایم از اولین ادراکات عقلی بسیط ترین ادراکاتش شروع کنیم تا برویم به ادراکات پیچیده و خیلی ادراکات ثانوی و ثالثی و پیچیدگی های فراوانی پیدا می کند. ادراکات اولیه همین است. فرض کنید زمان این اولین ادراکی است که ما از مستقیم دست بر می داریم. احساس می کنیم دیشب گرسنه بودیم یعنی ادراک می کنیم. این عنصر زمان را وارد می کنیم. اسم این را اصطلاحا ادراک ثانوی. بروید تا فلسفه و عرفان و تا خود قوانین و اخلاق و هنر و اینها را اگر دقت کنید اینها ادراکات ثانوی است. حالا می گویم اصطلاحات آقایان فرق می کند من اصطلاح خود را به کار می برم. ادراکات ثانوی است که بشر در زمان های متعدد و کیفیت خاص توانسته است ابداع و خلق کند تفصیل کند بچسباند وصل کند قطع کند این ادراکات ثانوی را می تواند انسان در طی رفتاری که دارد تفکری که دارد این ادراکات ثانوی زیربنای این علوم است. و قوانین است نه ادراکات اولی. ادراکات اولی هم هست اینکه شما قانون را تفسیر کنید به شوق اکید و اطلاع شما به شوق اکید در حقیقت همان ادراک اولی است. یا اخبار از مصالح و مفاسد این همان ادراک اولی است.

این جزء ادراکات ثانوی نیست. به ذهن ما می آید آن که در زندگی بشر هست یک مجموعه ای از ادراکات اولی و ثانوی است. اگر دقت کنید و اینکه ما بتوانیم این ادراکات را از هم جدا کنیم این تعبیر خاص خودم چون این تعبیر را در قرآن گرفتیم. الرحمن خلق الانسان علمه البیان. به ذهن ما می آید بیان همان نکته اساسی ادراکات ثانوی است. یعنی انسان این قدرت را دارد و کسی دیگر هم ندارد و این قدرت در وجود او است. حالا آقایان می گویند لازم ماهیت مثلا. از لازم ماهیت هم بالاتر. تصور کنید چون می دانید در قرآن وقت اذا اراد شیئا یقول له کون فیکون. آقایان می گویند این ف هم فاصله نیست. تا گفت کون یکون محقق می شود و الا در واقع به اندازه ف هم فاصله نمی شود بین کون و یکون.

بهر حال این فاصله ف در اینجا آمده است که فاصله هم نیست اما در الرحمن خلق الانسان علمه البیان ف هم نیامده است. خیلی ظرافت به کار برده شده است و کلمه علم در اینجا عرض کردم شواهد فراوانی در لغت داریم که اصلا علم به معنای وضوح و روشنی است. مثل چراغی که می درخشد. این اصلا در کلمه علم معنای روشنایی اصلا در آن خوابیده است. یعنی این در معنای علم اصلا خوابیده است.

آن وقت این معنایش این است که به یک نحو خیلی واضحی همراه ذات انسان، حقیقت ذات انسان یا ماهیت هر چیزی که اسمش را بگذارید در آن این قدرت ادراکات ثانوی هست. این بیان هست. خود لفظ بیان کرارا عرض کردیم که تبیین هم از آن گرفته شده است در اصل لغت به معنای جدایی است. اصل بیان به معنای علم و اینها نیست. به معنای جدایی است.

و سابقا عرض کردیم در زبان عربی معانی محسوس را که از معانی معقول گرفته اند روی نکات خاص خودش گرفته اند. مثلا تبیین و بیان را از جدایی اصلا در لغت عربی فراغ را با بیان بیان می کنند. بابت سؤال. سؤال از من جدا شد. این قصیده معروف که مالک در خدمت پیغمبر اکرم انشا کرد. بانه به معنای جدا شد فراغ. کلمه بیان خودش اساسا به معنای جدایی است.

وقتی این که الآن اصطلاحا مثلا می گویند قدرت تفصیل مثلا انسان فصل و وصل و این کارها را می کند. این یک قدرت بیان در ذات انسان قرار داده شده است این ذات یعنی عین وجودش. حالا ما بیاییم یک تعبیری کنیم شئون وجودیه و کلامیه احتمال دارد این بیان جزء شئون وجودیه انسان است نه بیانی. بله الفاظ جزء شئون کمالیه انسان است. اما بیان منحصر به لفظ نیست. حالا ما خیال می کنیم که لفظ است نه بیان در حقیقت یک نیروی خاصی در انسان قرار داده شده است و آن قدرت جداسازی است. حالا آقایان فصل می گویند ما می خواهیم به تعبیر قرآنی همراه کنیم. قدرت جداسازی است و این قدرت جداسازی اختصاص به لفظ ندارد که ما خیال می کنیم بیان مراد لفظ است. این در تمام شئون زندگی انسان وجود دارد. لذا بعید نیست جزء صلب وجود انسان بگیریم. نه شئون کلامیه مثل لفظ مثل فرض کنید مثلا ساختمان سازی شهرسازی مثل مسکن پوشاک غذا خوراک اینها جزء شئون کمالیه انسان هستند اما یک عده ای جزء شئون ذاتیه انسان هستند که همین قدرت بیان است.

در این قدرت بیان، این ادراکات اولی و ثانوی با درجات مختلفش بررسی می شود. و این زیربنای تمام آن تصورات و تصدیقات و علوم و معارف و اخلاق و این قدرت بیان در اخلاق تجلی پیدا میکند. در شهرسازی در طب در همه علم تجلی پیدا میکند. این قدرت بیان چیزی نیست که منحصر به یک نکته خاصی باشد. این حقیقت وجودی انسان است این مطلب که انسان دارای ادراکات اولی است و دارای ادراکات ثانوی است مثلا فرض کنید همین مطلبی را که از آن نقل شده است در رساله خودش در به کار بردن عقل گفت من شک می کنم پس من هستم. این شک میکنم همان ادراک اولی اش است. پس هستم ادراک ثانوی اش است.

لذا خیلی ها هم از همان البته در غرب یک مدتی روی این سرو صدا و مانور دادند بعد اشکال کردند پس هستم هست بودن ادراک اولی تر است تا شک می کنم. برعکس این می گفت من شک می کنم پس هستم خود اصل وجود زیربنایش بیشتر است تا شک کردن. شک کردن روبنا است زیربنا بیخود به کار برده است ایشان. حالا به قول خودشان زیربنای تفکر فلسفه جدید غرب را درست کرده است اصلا تمدن جدید غرب نه فلسفه.

این سعی کرده است پس هستم را به عنوان یک ادراک ثانوی بیاورد. ادراک اولی اش من شک می کنم ادراک ثانوی اش پس هستم. این مطلب را اگر اجمالا بدانیم علم به مصالح و مفاسد همه جزء ادراکات اولی هستند. بله اگر شما آمدید گفتید علم به مصالح و مفاسد را با همدیگر هم‌نواخت کنیم کم و زیاد کنیم یک جای مصلحتی را بیاوریم یک جا مفسده این می شود ادراک ثانوی این می شود بیان. اما ادراک مستقیم شما بیان نیست. ادراک مستقیم شما ادراک ثانوی نیست. اگر شما مثلاً دیدید کسی فرض کنید مثلاً من باب مثال دست ندارد خب این ناقص است. این ادراک اولی تان است. اما کیفیت تعامل و کیفیت برخورد و کم و زیاد کردن ادراک ثانوی شما است. این ادراک ثانوی تا اینجا رسیده است چقدر طول کشیده است بحث دیگری است. چون بحثهای ما اصولاً در وجود انسانی خصلت خاصی که دارد دارای یک سیر معینی است. یک حساب معینی است. یک نکته معینی دارد که باید آن نکات یکی یکی به صورت واضح جدا شود و بیان شود. یعنی روشن شود. بنابراین اگر شما آمدید شوق اکید مولا آن اشکال اساسی ما به مرحوم آقا ضیاء تفسیر قانونی ایشان. این تفسیر که ایشان برای حکم می کند با این مشکل رو به رو است.

یک، ما دیگر مرحله ای به نام تنجز نباید داشته باشیم. همین که مرحله ارسال رسل و انزال کتب رسانه ای کردن نداشته باشیم. خب این خلاف متعارف عقلاً است. یعنی خلاف متعارف است که ما مرحله رسانه ای نداشته باشیم.

س: اتمام حجت که فرموده اند مشکل را حل نمی کند؟

ج: نه می گوید تا مشکل پیدا کند کافی است. این می گوید فقط برای اتمام حجت است. و الا در حکم هیچ تأثیر ندارد

س: بهتر است به آن شوق اکید نمی رسد

ج: حالا بیان می کنیم صبر کنید

دقت کنید این مطلب ایشان اولاً و ثانیاً این مطلب ادراک ابتدایی اولی است این اصلاً کافی نیست در زندگی بشر. نه در رفتار ما کافی است ادراک یک مطلب کافی نیست. ادراک شوق اکید مولا این اصلاً و لذا هم حتی در موالی عرفی شاید ما مثلاً روی وجدان اخلاقی خود بگوییم تو ظلم می کنی خب بگو آب می خواهم. می گوید این میدانست باید بیاورد خب این درجه ای از ظلم است. این مطلب اگر شما بخواهید به این مطلب که فقط شوق اکید را نگاه کنید این ادراک اولی است این جنبه حکم و قانون پیدا نمی کند و اگر بخواهید بگویید نه چون شوق اکید ثانوی باید انجام داده شود این مجموعه را بخواهید بگیرید خب این ترتیب اثر ادراک ثانوی در آن نیست. این در یک نظام و یک تفکر فاسدی مطرح می شود. یک واقعیتی ندارد. بعد همین که شما آمدید ادراک ثانوی را اضافه کردید می شود اعتبار. عرض

کردم هر وقت ادراک ثانوی را ملاحظه کردید با خصوصیتی با ادراک اولی می شود اعتبار. این یک نکته که اصولا در کلیه افکار بشر چه در عقل عملی چه در عقل نظری چه در اخلاق و هنر، هنر هم همین طور است فرق نمی کند. شما حتی در هنر نقاشی یک چیزی را بعینه منعکس می کنیم یک دفعه سعی می کنیم یک ماورای تصویر چیز دیگری هم منعکس کنید این میشود ادراک ثانوی.

این شعر معروف تو مو مبینی و من پیچش مو نکته اش همین است. دیدن مو ادراک اولیه است همان پیچش مو ادراک ثانوی است. زیبایی هنر به ادراکات ثانوی است نه ادراک اولی. فلسفه و اخلاق هم همین است فیزیک و شیمی هم همین است. این که در اصطلاح قدیم گفته اند فصل و وصل و من این طور نمی خواهم این اصطلاح می خواهم با انس قرانی خودمان باشیم.

این قدرت بیان یک نکته ای است. آن وقت از طرف دیگر چون در واقع حکم یا قانون بیانگر رابطه ای است که ما با خارج داریم. یا با طبیعت داریم یا با زمین داریم حتی با فرض کنید کره ماه. کره ماه چون نرفته ایم نمی بینیم خب فقط می بینیم هیچ رابطه ای برقرار نمی کنیم اما اگر بنا شد ما هم برویم کره ماه آن یک تکه اش را بگیرد این یک تکه اش را بگیرد این یک قسمتش یواش یواش بحث ملکیت این می شود ادراک ثانوی می شود قانون.

بحث قانون اصولا کیفیت تولدش این است. یک نحوه ارتباطی است که ما با خارج داریم ارتباطی که با انسان ها داریم ارتباطی که با اصل وجود با حضرت حق داریم. افراد بشر هم در طی تاریخ این رابطه ها را بیان کرده اند. این کیفیت رفتار این رابطه ها گاهی علمی است که می شود علوم عقل نظری. گاهی رفتاری است به اصطلاح امروز. رفتاری که شد می شود قانون.

آن وقت این خوب دقت کنید طبیعت این ارتباط مختلف است. چون گاهی اوقات فرض کنید در همین حقیقت وجود غیر از مقامات بالاتر حتی مراتب شهود حالا غیب هم به آن اضافه کنید که الی ماشاء الله عوالم غیب و شهود است. چیزهایی هست که در عمق آن به اصطلاح وجود دارد. یعنی به عباره آخری ما در رفتار خودمان ادراک اولی را اکتفا نمی کنیم ادراک اولی را می گیریم و بعدش را هم می گیریم. ادراکات ثانوی. این ادراکات ثانوی ما است که با مجموعه آنها میتواند کاری بکند. آن وقت این دو جور می شود یعنی دو نکته اساسی دارد. خوب دقت کنید

یک، ادراک با آخرین لایه که بعد از آن لایه وجود ندارد. ادراک با ادراک ارتباط با لایه های ظاهری. این دو جور ارتباط است. این ارتباط در حقیقت دو جور ارتباط است. یعنی آن عمیق ترین لایه را در نظر بگیرید بیاید در بالا. این اختصاص به مسئله فقه ندارد رفتاری ما ملثا فرض کنید خداوند متعال بعد از اینکه کیفیت وضو و تیمم را فرمود، فرمود یرید الله یطهرکم من عرض کردم در اصطلاح قرآنی هر فعلی که

به خدا نسبت داده می شود یا به صیغه یرید الله یا انا جعلنا به صیغه جمع آورده می شود. این یعنی آخرین لایه وجود. دیگر از این بالاتر وجود نیست. یعنی تمام عالم غیب و شهود را که جمع کند بعدش هم اراده حضرت حق سبحانه و تعالی ان مقامات بالا این دیگر از آن یعنی این وجود انسانی می رود تا آن آخرین لایه حقیقت وجود و در آن لایه آخر هم یرید الله لیطهرکم. این یک برخورد با قصه است و یک برخورد این است که شما وظیفه تان مثلا آب است می فروشد کسی الا یک نفر می فروشد حالا فرض کنید می فروشد ده هزار تومان. یک فقیه می گوید بخر یک فقیه می گوید نخر تیمم کن. این لایه های بالای طبیعت است. پول داری نداری کافی هست یا نیست آب می فروشد. این دو را با هم فرق بگذارید.

لذا اینکه می گوییم در قوانین نحوه اعتبار است بشر هم این طبیعت را دارد. لکن در بین ما این را از راه روایات و سنت و اینها تفصیل کردیم. دو برخورد هست اشتباه نشود ما در برخوردهایی که داریم یک برخوردهایی هست که با آخرین لایه های حقیقت و وجود هست و یک برخوردهایی هست که طبیعتا با ظواهر است. اصلا وقتی خداوند متعال می فرماید انما یرید الله یذهب عنکم الرجس شاید جواب شما هم باشد. این یرید الله که فرموده است این ذهاب رجس و تطهیر دیگر از او بالاتر تصویر نمی شود از آن لایه بالاتر تصویر نمی شود. این آخرین لایه های حقیقت است. حالا اگر کسی گفت انما، مثلا اول ما خلق الله نوری مثلا سندش این است. ما احتیاج به اول ما خلق الله نوری نداریم. همین که می گوید یرید الله یک حقیقتی را ما فرض کنید که دون شأن اراده الهی طهارت ذوات مقدسه آنها باشد.

مثلا اهل سنت می گوید پیغمبر اکرم بعد از مبعث معصوم است. ببینید اینکه می گوید سن تولد بعد ده سالگی بعد پانزده سالگی بعد بیست و پنج سالگی اینها لایه های ظاهر طبیعت هستند. ما خیلی بحث کلامی تنبیه الانبیا هم نمی خواهیم بنویسیم. اینکه شما می گوید در این سن معصوم است اینها لایه های ظاهر طبیعت هستند. و وقتی می فرمایند انما یرید الله یعنی آخرین لایه نه لایه ظاهری. و لذا اگر هم دقت کنید آن طرف مقابل وقتی می گوییم طرف مقابل مرادمان خصوص سنی ها نیست زیدی ها هم همین طور. برای ائمه خودشان فرض کنید برای زید این مقام که مثلا داخل در آیه مبارکه انما یرید الله باشد. این نکته را دقت کنید وقتی فرمود انما یرید الله یعنی دیگر شما از این لایه بالاتر تصویر نمی شود این طهارت به آنجا بر می گردد که این قطعا عصمتی است که چون این اصلا از اولین لایه های وجود است که بالاتر از آن وجود ندارد وجود حق است. اما اگر آمدید شما گفتید عصمت از زمان بلوغ است. اینها لایه های ظاهری طبیعت است.

قال لا ینال عہدی الظالمین. تا گفت عہدی این باید برگردد به لایہ های اساسی وجود. اینکه فرض کنید فلان شخص چہل سال بت پرست بود بعد مسلمان شد و درست ہم بود این با عہدی نمی سازد. چون این لایہ های ظاہری وجود است. این لایہ های ظاہری اینها در شئون کمالیہ هستند. این اصطلاحات را خودم می گویم از اصطلاحات خارج شدیم. این شئون کمالیہ است اما وقتی رسید انما یرید الله این شئون وجودی است کمالی نیست. آن شئی نیست اگر حدیث اول ما خلق الله نوری ہم بیاییم مناقشہ سند کنیم از خود آیہ مبارکہ این حدیث در می آید چون غیر از این معنا ندارد. اینکه هیچ رجسی در آن نباشد به ارادہ الہی. این تا گفت ارادہ الہی یعنی دیگر ماورای او قابل تصویر نیست آن وقت شما نیاید بگویید از حین تولد تا دہ سالگی از تا بیست و پنج سالگی و چہل سالگی. اینها لایہ های ظاہری است. درست است لایہ هست ممکن است شما برای امام جماعت به این لایہ های ظاہری اعتماد می کنید اما برای خاتم الانبیاء به لایہ های ظاہری اعتماد نمی کنید.

این خاتمیت یک خصیلتی دارد کہ باید تمام انبیاء سابق و حقایق سابق را شامل شود و تمام حقایق و واقعیت لاحق را ہم شامل شود. استیعاب کند. این نمی تواند با لایہ های ظاہری درست شود اصلاً امکان ندارد با لایہ های ظاہری. این یک مقدار جواب شما بقیہ اش فردا انشاء الله.

این غیر از رجوع لایہ های واقعی نہ واقعی یعنی آخرین لایہ ای کہ ممکن است اصلاً فی ذاتہ تحقق داشته باشد نہ اینکه تصور کنید از فوق دایرہ تصور است.

این می شود انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس. پس دقت کنید این مطلب را من در بحث کلامی آوردم. عین همین ہم در رفتار می آید. عین همین نکته ہم در رفتار می آید.

و صلی الله علی محمد و آلہ الطاہرین